



درس تفسیر سوره مبارکه طلاق - جلسه ۱۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل از شروع سوره مبارکه «تحریم»، چند نکته در بخش پایانی سوره مبارکه «طلاق» مانده است که آنها ارائه بشود به خواست خدا، بعد وارد سوره بعد بشویم.

سؤال شده که چطور در آیه ده که خدا فرمود: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، این ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ که بدل است برای ﴿أُولَى الْأَلْبَابِ﴾، چرا عمل صالح قید نشده است؟ مستحضرید که هر جا قرآن کریم دارد «مؤمن»؛ یعنی معتقد به اصول و عامل به فروع باشد و گاهی این را اجمالاً ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱ بعد تفسیرش را ذکر می‌کند. اینجا هم از همین قبیل است؛ اول به طور اجمال فرمود: ﴿يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، آن‌گاه تفصیلاً فرمود: ﴿قَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، پس گاهی به طور اجمال ذکر می‌کند گاهی به طور تفصیل.

مطلب دیگر اینکه آنچه در ذیل آیه دوازده همین سوره «طلاق» ذکر شد که ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲، احتیاجی نیست که ما ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ را به «لیعرفون» معنا کنیم، برای اینکه آیه دوازده سوره «طلاق» غرض خلقت را هم بیان می‌کند، معنایش تنافی بین روایات وارده ذیل آن آیه با تفسیر آیه دوازده سوره «طلاق»

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

نیست. آن روایت‌هایی که ذیل آیه سوره «ذاریات» یعنی آیه ۵۶ که دارد: ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ آن‌جا روایات آمده است که «الا لیعرفون»، آنها مؤید محتوای همین آیه دوازده سوره مبارکه «طلاق» است. آن‌جا ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ معنای خودش را دارد، یک؛ عبادت خدا متوقف بر معرفت اوست، دو؛ اینجا می‌فرماید که ما عالم را خلق کردیم تا شما به معرفت خدا راه یابید، سه؛ اینجا به آن اصول اساسی اشاره شده است، در آیه ۵۶ سوره «ذاریات» به فروعی که متفرع و مبتنی بر آن اصول است ذکر شده است؛ لذا هم آیه ۵۶ سوره «ذاریات» با این آیه دوازده هماهنگ است، هم روایت‌های وارد ذیل آن آیه با این روایت هماهنگ است.

اما مطلب مهم دیگری که سؤال شد این است که قرآن کریم درباره علوم تجربی چه نظری دارد؟ مستحضرید که قرآن کریم چندین بخش را مطرح کرده است: یک بخش مربوط به شهود عالم است که علم حضوری است که انبیا(علیهم السلام) به آن مقام رسیدند که حقایق عالم را مشاهده کردن است. قسم دوم تفسیر آن علوم شهودی است که از آن به عنوان عرفان نظری یاد می‌شود. آنچه را که انبیا می‌بینند شهود عینی است. آنچه تفسیر آن مطالب است به عنوان عرفان نظری است و بخش‌های سوم و چهارمی هم دارند که تفسیر آیات دیگری است به عنوان علم حصولی. قرآن برهان اقامه می‌کند، تبیین و تفسیر آنها علم حصولی است. قرآن خلقت را، آسمان را، زمین را، طبقات آسمان و زمین را، آب را، هوا را و مانند آن را ذکر می‌کند، تبیین و تفسیر آنها علوم تجربی است. بخش وسیعی از این قرآن که مربوط به علوم تجربی است، این به وسیله دانشگاه‌ها باید حل بشود، که زمین چیست؟ آسمان چیست؟ حرکت شمس و قمر چیست؟ قبلاً خود حوزه‌ها این علوم را به عهده داشتند؛ نجوم را، ریاضیات را، طب را خود حوزه‌ها داشتند. بعد تفریق شده تجزیه شده، علوم تجربیدی را حوزه‌ها به عهده دارند، علوم تجربی را دانشگاه‌ها به عهده دارند.

همه اینها تفسیر آیات الهی است. آنجا که قرآن کریم برهان اقامه می‌کند؛ نظیر آیات سوره مبارکه «نساء»، «انعام»، و «انبیاء»، اینها با برهان‌های کلامی و فلسفی و اینها حلّ می‌شود. آنچه مربوط به عبادات و احکام است مثل نماز و روزه و زکات و خمس و حج و جهاد و اینها، آنها را فقه و امثال فقه به عهده دارند. آنچه مربوط به خلقت آب است، خلقت باران است، خلقت زمین است، خلقت آسمان است، حرکت شمس و قمر است، اینها را علوم دانشگاهی به عهده می‌گیرند؛ منتها اگر خود شخص اینها را تجربه کرده است، با برهان حرف می‌زند و اگر عده‌ای این علوم را با تجربیات خود ثابت کردند، یک مفسّر بخواهد از آنها نقل کند، این دو تا راه دارد: یا مفسّر به آنها اعتماد می‌کند اینها می‌شود پیش‌فرض و اصول موضوعه یا اعتماد ندارد می‌شود مصادره به مطلوب. این شعری که در آن روز از حکیم سبزواری خوانده شد تقسیم مبادی است؛ اگر مبادی را خود شخص به دست آورد می‌شود علوم متعارفه. اگر مبادی را دیگران به دست آوردند، این دو قسم است: یا دیگران مورد اعتماد او هستند این می‌شود پیش‌فرض‌های صحیح و اصول موضوعه و اگر مورد قبول او نیستند می‌شود مصادره به مطلوب:

و إن مع النكرة والعناد *** مصادرات سم ذی المباد

پس آن مبادی یا علوم متعارفه است در صورتی که بین یا مبین باشد؛ یعنی یا بدیهی باشد یا خود شخص تبیین کرده باشد. نظری منتهی به بدیهی در حکم بدیهی است. از این مقدمات به عنوان علوم متعارفه یاد می‌کنند و اگر یک سلسله مبادی باشد که دیگران تحقیق کردند و او تحقیق نکرده است، برای آنها ثابت شده است، ولی برای اینها پیش‌فرض است و مصادره به مطلوب نیست، بلکه اصول موضوعه است. اگر با اطمینان و حسن ظن نگاه بکند، وگرنه می‌شود مصادره به مطلوب.

بخش دیگر آن است که یک وقت است که کسی درباره علم شک دارد که اصلاً ما می‌توانیم به واقع راه پیدا کنیم؟ درباره اصل واقعیت شک دارد یا درباره رسیدن به واقعیت شک دارد، این سوفیست است. این علم ندارد. کسی که گرفتار سفسطه است، هیچ علمی برای او مطرح نیست، چه رسد به علم دینی. پس اگر کسی واقعیت را قبول داشت، رسیدن به واقعیت را هم «فی الجملة» قبول داشت، این متفکر است، عالم است، علم را می‌پذیرد و اگر کسی - معاذالله - دین را افیون و فسون و فسانه می‌داند، برای چنین شخصی علم دینی افیون و فسانه است و اگر کسی دین را باور دارد؛ یعنی خدا و خلقت خدا و قیامت و اینها همه را باور دارد، این شخص هم علم را قبول دارد هم دین را، برای این شخص می‌شود مسئله علم دینی را مطرح کرد. اگر کسی علم را قبول داشت و دین را قبول داشت، یعنی از نظر علمی قبول داشت ولو از نظر اعتقاد قبول ندارد یک آدم اهل نماز و روزه نیست، ولی می‌داند به هر حال خدایی هست و دینی هست. اگر از نظر علمی قبول داشت ولو مؤمن نباشد، طرح مسئله علم دینی برای او آسان است، چرا؟ برای اینکه علم را موضوع آن علم رهبری می‌کند. تمایز علوم به تمایز موضوعات است، برای اینکه علم مجموعه مسائل است، مسائل «عند التحلیل» یک موضوع دارند، یک محمول دارند، یک نسبت. نسبت تابع طرفین است. محمول هم باری است بر دوش موضوع که آن را موضوع رهبری می‌کند. پس علم مرکب از یک سلسله مسائل است. مسائل یک موضوع دارند یک محمول دارند یک نسبت، نسبت تابع طرفین است محمول هم بار و تکیه‌کننده موضوع است. پس حرف اوّل در مسائل را موضوع می‌زند. این است که بزرگان گفتند تمایز علوم به تمایز موضوعات است.

موضوع علم اگر خدا، اسمای خدا، اوصاف خدا، افعال خدا، اقوال خدا، آثار خدا بود، این علم علم دینی است. کسی که درباره قرآن، وحی، نبوت، حکم خدا بحث می‌کند، این یقیناً دینی است. کسی که درباره زمین، آسمان،

خلقت، آب، هوا بحث می‌کند، درباره فعل خدا بحث می‌کند. بحث درباره فعل خدا مثل بحث درباره قول خدا دینی است. حالا ما که در حوزه می‌گوییم خدا چنین گفت می‌شود دینی؛ اما آنکه در دانشگاه می‌گوید خدا چنین کرد دینی نیست؟! فرض ندارد که علمی ما داشته باشیم که موضوع علم، خدا، اسمای خدا، اوصاف خدا، افعال خدا، اقوال خدا، آثار خدا باشد و دینی نباشد؛ منتها این عزیزان در دین غرق هستند و توجه ندارند. ما اول «بسم الله» می‌گوییم، می‌گوییم این حرف خداست بعد وارد می‌شویم آنها یک «بسم الله» باید بگویند، بگویند این فعل خداست و وارد بشوند. اینها غرق دین‌اند دانشگاه ما غرق دین است. خدا امام را غریق رحمت کند! این کشور غرق دین بود؛ منتها خوابیده بود. امام آمد این ستون را بلند کرد، دید همه چیزش سرجایش محفوظ است. شما ببینید کجا انقلاب شده که هر هفته میلیون‌ها نفر برای حفظ انقلابشان یک جا جمع بشوند؟ ممکن است سالی یکبار سالگرد داشته باشند. شما ببینید سراسر این کشور تمام نماز جمعه همین مردم هستند که جمع می‌شوند برای حفظ دین؛ یعنی این تمام برنامه‌ها بود، این خیمه بود، این ستون‌ها بود؛ منتها خوابیده بود. امامی می‌خواست که این ستون را بلند کند، والا همه چیز سرجایش محفوظ است. ما برای جمع کردن مردم هیچ گزارش و دعوت و پیغام و اینها نمی‌خواهیم. همین که روز جمعه شد همه جمع می‌شوند؛ یعنی خود دین مردم را جمع می‌کند یک چنین چیزی است.

حالا اگر کسی در قم یا غیر قم نشسته می‌گوید: ﴿فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ﴾؛^۲ این ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ خبر مقدم، ﴿آيَاتٌ﴾ هم مبتدای مؤخر، این می‌شود علم دینی؛ اما آن دانشگاهی که درباره جاذبه بحث می‌کند، طبقات زمین بحث می‌کند، کدام زمین نفت دارد؟ کدام زمین گاز دارد؟ کیفیت استخراج اینها چیست؟ اینها درباره فعل خدا نیست؟

اینها دینی نیست؟! منتها آنها باید توجه داشته باشند که درباره فعل خدا بحث می‌کنند. باید توجه داشته باشند که اینها آثار الهی است.

مطلب دیگر این است که قرآن کریم اینها را نه تنها فعل خدا می‌داند از یک منظر دیگر می‌گوید آنچه در جهان هست آینه خداست. خدا یک وقت می‌فرماید زمین را ما خلق کردیم، یک وقت می‌فرماید: ﴿فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ﴾؛ یعنی زمین آینه ماست، آسمان آینه ماست. آن نگاه مشترک بین حوزه و دانشگاه است. تعبیری نهج البلاغه^۳ دارد «مرائی»، تعبیری دارد «مرایا». «مرائی»؛ یعنی مرئی‌ها. «مرایا»؛ یعنی مرآت‌ها، آینه‌ها. طبق بیان نورانی حضرت امیر جهان مرایاست برای مرائی الهی. مرآت است تا اسما و افعال و آثار الهی در آن دیده شود. این دید اگر نصیب کسی شد چه حوزوی چه دانشگاهی او کلّ جهان را مرآت می‌بیند دیگر حالا لازم نیست به مقام آن بزرگوار برسد که:

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم *** به دریا بنگرم دریا ته وینم^۴

این حرف تازه‌ای نیست؛ منتها او چشمش باز بود می‌دید، ما باید یک چشم باز پیدا کنیم، وگرنه مطلب که صحیح است. این مرایا یعنی مرایا! این «مرائی» یعنی «مرائی»! هر دو در نهج البلاغه است. هیچ چیز در عالم نیست مگر اینکه آینه‌دار جمال و جلال الهی هستند. آیت یعنی چه؟ زمین آیت خداست یعنی چه؟ آسمان آیت خداست یعنی چه؟ آیت بودن زمین برای «الله»، عَرَضِ مفارق اوست، مثل اینکه هوا گاهی گرم است گاهی سرد؟ نه. عرض لازم اوست؛ نظیر زوجیت اربعه؟ نه. چرا؟ چون عَرَض هر چه لازم باشد در مرتبه معروض نیست؛ یعنی درون اربعه زوجیت نیست اربعه از سنخ کمّیت است زوجیت از سنخ کیفیت. پس زوجیت در درون

۳. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۸۵.

۴. دوبیتی‌های بابا طاهر، شماره ۱۶۲.

اربعه نیست، این دو؛ جهان آیت حق است از سنخ ناطقیت انسان است که ذاتی انسان است؟ نه. نه یعنی نه! چرا؟ چون ذاتی ماهیت اوست، نه ذاتی هویت او. آنچه اصل است، هستی او و فیض الهی است که از آن ماهیت انتزاع می‌شود. یک آدم معمولی درس خوانده را بگویی «الانسان موجود» را ترکیب کن! می‌گوید «الانسان» مبتدا، «موجود» خبر. وقتی این را به یک حکیم بدهید به حکیم بگویید «الانسان موجود» را ترکیب کن! می‌گوید: «الانسان» خبر مقدم، «موجود» مبتدای مؤخر، چون هستی است که به تعین انسانیت در می‌آید، نه اینکه انسان است و هستی به او داده می‌شود. تا هستی نباشد که انسانیتی نیست.

پس اگر گفته می‌شود جهان آیت حق است، نه ذاتی باب ماهیت است؛ نظیر ناطقیت انسان، بلکه ذاتی باب هویت است؛ یعنی او هیچ هویتی ندارد مگر نشانه خدا. آن وقت اگر کسی این راه‌ها را طی کرد مجاز است بگوید:

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم *** به دریا بنگرم دریا ته وینم

اگر نشد، در مبادی اولیه هست کم‌کم به این مقصد می‌رسد. غرض این است که در فرهنگ قرآن هیچ چیزی نیست مگر اینکه آیت الهی است. حتی شب تار هم آیت الهی است: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾^۵ تاریکی شب آینه خداست. آن یک نظم حسابی است، مگر شب خودبه‌خود پدید می‌آید؟ شب یک سایه ریاضی‌گونه زمین است. وقتی زمین برگشت آن طرفش رو به آفتاب شد، این طرفش پشت به آفتاب است سایه دقیق ریاضی کره ارض است. قطر این سایه، طول این سایه، عرض این سایه، حساب ریاضی دارد که زمین کجا باشد سایه‌اش چقدر است؟ و اگر این سایه طوری باشد که کل ماه را بپوشاند می‌شود خسوف کلی، اگر آن بالای سایه باشد که مخروطی است، می‌شود خسوف جزئی، این نظم ریاضی است. فرمود تاریکی شب

آیت الله است. این دید دانشگاه را با حوزه، حوزه را با دانشگاه یکی می‌کند. درست است ما روز ۲۷ آذر به مناسبت شهادت مرحوم آیت الله مفتّح که از فضایی بنام حوزه بود حشر او و سایر شهدا با شهدای کربلا(علیهم السلام)، تناسبی است برای پیوند حوزه و دانشگاه؛ اما آن مطلب عمیق علمی که دانشگاه و حوزه را یکی می‌کند، همان علم دینی است. علم دینی این است که در حوزه‌ها یک سلسله آینه‌ها محل بحث هستند، در دانشگاه‌ها یک سلسله آینه‌ها محل بحث هستند. آنجا هم سخن از خدا و اوصاف خداست، اینجا هم سخن از خدا و افعال خداست. این می‌شود علم دینی. علم دینی تنها فقه و اصول نیست، علمی که موضوع آن دین خدا و فعل خدا باشد این علم، علم دینی است؛ منتها باید توجه داشت.

یک سلسله علوم است که آن را اوحی و خواص از حوزویان و دانشگاهیان تعقیب می‌کنند و آن علم شهودی است. یک وقت ما زمین را می‌شناسیم، آسمان را می‌شناسیم. یک وقت زمین را می‌بینیم، آسمان را می‌بینیم. حرف زمین را می‌شنویم. می‌گویند مرحوم شیخ بهایی در همان تخت فولاد یک روز رفته بود به زیارت، یکی از همان گوشه قبر گفت یا شیخ منتظر باش! مواظب باش! این حرف را شیخ بهایی شنید. اینکه مربوط به درس و بحث نیست. این زمین حرف می‌زند واقعاً حرف می‌زند که «أَنَا بَيْتُ الْوَحْدَةِ»^۶ «أَنَا بَيْتُ الْعُرْبَةِ»، اگر کسی این حرف را بشنود علم شهودی. ذات اقدس الهی فرمود یک عده آدم‌هایی ما داریم، انبیایی خلق کردیم، مردانی خلق کردیم که جهان را می‌بینند، شما لا اقل سعی کنید بفهمید.

ما یک رؤیت داریم؛ یعنی دیدن. یک نظر داریم؛ یعنی نگاه. گاهی نگاه به رؤیت می‌رسد، گاهی نگاه به رؤیت نمی‌رسد. خدا مرحوم علامه حلی را غریق رحمت کند! در شرح تجرید این فرق را بین نظر و رؤیت بازگو کردند.

یک وقت است که کسی برای استهلال قمر پشت بام می‌رود، می‌گوید «رأیت القمر»؛ ماه را دیدم. یک وقت استهلال می‌کند می‌گوید: «نظرت الى القمر و لم أره»؛ نگاه کردم ولی ندیدم. ما در فارسی یک نگاه داریم و یک دیدن. در عربی یک نظر دارند و یک رؤیت. نگاه غیر از دیدن است. نظر غیر از رؤیت است. ذات اقدس الهی وقتی ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) را معرفی می‌کند می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ تُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۷ ما باطن عالم، ملکوت عالم را ارائه کردیم، او هم رؤیت کرد. ما نشان دادیم، او هم دید. شما شاگردان خلیل حق هستید. شما نگاه کنید، شاید ببینید ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۸ به ما نمی‌گوید مگر ندیدید؟ می‌گوید نگاه کنید به هر حال شاید ببینید! اگر نگاه به رؤیت نرسد که لغو است. پس ممکن است عده‌ای آسمان و زمین را نگاه بکنند تا ذره‌ای از خلیل حق نصیب اینها بشود که «خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست»^۹ خدا هم در پایان سوره مبارکه «حج» فرمود شما یک شناسنامه قوی و غنی دارید، یک آدم سرراهی نیستید، فرزندان خلیل حق هستید؛ در پایان سوره مبارکه «حج» فرمود دین پدرتان را بگیرید: ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ﴾، این ﴿مِلَّةَ﴾ منصوب به اغراء است؛ یعنی «خذوا» ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾، شما فرزندان خلیل حق هستید، شناسنامه دارید، دین پدرتان را بگیرید. پدرتان دید، شما هم نگاه کنید: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. این دین جامعه را یکسان می‌کند، حوزه و دانشگاه را یکی می‌کند. قبلاً در حوزه‌ها هم ریاضی بود، هم شیمی بود، هم طب بود، همه چیز را می‌خواندند ما چند تا دستگاه علمی که نداشتیم. در اثر توسعه علوم، تجربیات و امثال تجربیات جدا شد و احکام فقهی و تفسیری و اینها جدا شد. وگرنه قبلاً زمان خواجه نصیر

۷. سوره انعام، آیه ۷۵.

۸. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

۹. دیوان سعدی، غزل ۴۰؛ «دگر به روی کسم دیده بر نمی‌باشد *** خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست».

دیگر دو دستگاه علم مسلمان‌ها نداشتند، یک دستگاه علم بود همه این فقه و اصول و فلسفه و ریاضی و کلام همه را باهم می‌خواندند.

غرض این است که تنها عامل و مهم‌ترین عالم پیوند حوزه و دانشگاه علم دینی است و اما آن شهود مقدور همه نیست. ملاحظه می‌فرمایید به ما نگفتند بین! به ما گفتند نگاه بکن. آن رؤیت برای خلیل حق است، این ﴿ثُری﴾ که فعل مضارع است و مفید استمرار؛ یعنی ما مرتب اسرار خلقت را به خلیل خود نشان می‌دهیم: ﴿وَكَذَلِكَ تُرى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. اما در بحث سوره مبارکه «اعراف» درباره ما نفرمود چرا نمی‌بینید؟ فرمود چرا نگاه نمی‌کنید: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. نظر به ملکوت ممکن است هم در دانشگاه باشد هم در حوزه. رؤیت ملکوت هم در دانشگاه باشد هم در حوزه. مردان الهی مثل حکیم الهی قمشه‌ای اینها اساتید ما که اوّل دانشگاه که تأسیس شد علما آن را تشکیل دادند. علوم تجربی که نبود.

پرسش: بعضی از دانشگاه‌ها بحث آنها در زمین‌شناسی است، این ربطی به حوزه‌ها ندارد.

پاسخ: چرا، این زمین را فعل خدا می‌دانند. این دانشگاهی که علم را قبول دارد، مسلمان هم که هست، فعل خدا را هم که می‌داند، این کار خداست؛ منتها باید بداند که این فعل خداست درباره کار خدا حرف می‌زند. اگر ما می‌گوییم خدا چنین گفت می‌شود دینی، او که می‌گوید خدا چنین کرد دینی نیست؟! منتها یک توجه می‌خواهد، یک تفتّن می‌خواهد. اینکه می‌گویند این ماهی به ماهی‌های دیگر گفت دریا چیست؟ آب چیست؟ گفتند تو در آب غرق هستی؛ منتها توجه نمی‌کنی. اینها در دین غرق هستند باید بدانند آینه است؛ یعنی شما تعبیری در قرآن غیر از این دیدید که سراسر عالم را خدا آیت می‌داند. آیت یعنی چه؟ نشانه. نشانه اعتباری که نیست. پرچم نشان یک مملکت است، نشان کشور دیگر نیست؛ اما زمین آیت حق است، آسمان آیت حق است، مرآت حق است، آینه حق

است. چگونه می‌شود که انسان در آینه صاحب آینه را نبیند؟! بنابراین یک تنبّه می‌خواهد یک توجه می‌خواهد که بگویند شما این چیزی را که دارید بحث می‌کنید فعل خداست.

پرسش: این نظر به معنای تفکر نیست؟

پاسخ: بله، تفکر است نظریه است. ولی فکر درباره مفهوم است درباره مفهوم است نه شهود وقتی انسان نظر می‌کند یعنی نظریه می‌دهد فکر می‌کند مفاهیم را به عنوان برهان در ذهن خود ترسیم می‌کند؛ مثل اینکه یک طبیب این بیماری را در اثر مشاهده شواهد و اینها، بررسی می‌کند که این بیماری چیست و درمانش چیست؟ اما آن بیمار این بیماری را می‌یابد، دیگر فکر نمی‌کند، ولو نتواند بگوید. آن بیمار این بیماری را با علم حضوری می‌یابد و فریادش بلند است. اسمش را هم نمی‌داند، مفهومش را هم نمی‌داند. ما یک علم شهودی داریم که یافتن است. بعضی‌ها که خواب ندارند سحر فریاد می‌کشند چیزی را یافتند. بعضی‌ها باکشان نیست! مفهوم که مشکلی را حلّ نمی‌کند. آن‌که مشکل را حلّ می‌کند آن علم شهودی است.

یک وقت هم به عرض شما رسید که این ابن اثیر سه تا برادرند هر کدامشان یک کار علمی کردند؛ یکی نهاییه نوشته، یکی کامل نوشته، یکی العقد الفرید. این کسی که عقد الفرید نوشته نقل می‌کند که از یکی از وعّاظ سؤال کردند که چگونه حرف تو اثر دارد عده‌ای را می‌گریاند اما دیگران نه؟ او در جواب گفت: «لیست النّائحه المستأجرة کالتکلی» گفت حالا که اصرار کردی بگویم، گفت اگر - خدای ناکرده - در خانواده‌ای جوانی فوت بکند، مردها یک مجلس ختمی دارند آنها حسابشان جداست، ولی در مجلس زنانه همان طور که در مجلس مردانه یک مداح می‌آورند یک نوحه‌گر می‌آورند، در مجلس زنانه هم می‌آورند. در مجلس زنانه نائحه‌ای را می‌آورند یک زن نائحه را اجیر می‌کنند که آن مجلس را اداره کند. آن زن نائحه وقتی می‌خواند سایر زن‌ها که برای تسلیت

آمدند خیلی گریه‌ای ندارند؛ اما این مادر داغ‌دیده که وقتی دهن باز کرد همه شیونشان بلند است. گفت من آن مادر داغ‌دیده‌ام. هرگز زن اجیر مثل زن فرزندمرده نیست: «لیست النائحة المستأجرة کالتکلی»، «تکلی»؛ یعنی زنی که بچه‌اش مرده است. ببینید بعضی‌ها داغ دارند، حرفشان اثر دارد. بعضی‌ها نه، این طور نیست. بعضی‌ها مفهوم را به آدم منتقل می‌کنند. بعضی‌ها مشهود را به آدم منتقل می‌کنند، خیلی اثر دارد.

همین که محضر پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التّحیة و الثّناء) می‌آمدند اگر لیاقت داشتند فوراً عوض می‌شدند. این را هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان^{۱۰} نقل کرد حضرت فرمود قبل از اینکه من پیغمبر بشوم سنگی بود که هر وقت مرا می‌دید سلام می‌کرد، «إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ». سنگ‌ها با هم فرق می‌کنند انسان‌ها با هم فرق می‌کنند. آن کسی که می‌یابد مشاهده کرده است. آن کسی که می‌فهمد بله به عمل باید منتهی بشود. اگر هم به عمل منتهی شد کار خوبی است.

غرض این است که همه این بخش‌ها را قرآن کریم تبیین کرده است؛ هم عرفان شهودی را، هم عرفان نظری را، هم فلسفه را، هم کلام را، هم ریاضیات را، هم فیزیک را، هم شیمی را، همه اینها را گفته است، چون تمایز علوم به تمایز موضوعات است. شواهدش را هم گفته، عقلش را هم به ما داده، راه تجربه را هم نشان داده؛ لذا فرمود او معلم شماست، عالم کردیم شما را، ﴿تَعْلَمُوا﴾،^{۱۱} ﴿تَعْلَمُوا﴾، ﴿تَعْلَمُوا﴾، منتها بالاترین علمی که مشکل را حل می‌کند علم توحید است که همین آیه پایانی سوره مبارکه «طلاق» فرمود کلّ عالم را ما آفریدیم تا شما بدانید خدا حق است: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾، اینها که سالیان متمادی زحمت کشیدند استاد شدند در بخش طب، در بخش‌های دیگر

۱۰. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۱۰.

۱۱. سوره مائده، آیه ۹۷؛ سوره یونس، آیه ۵؛ سوره اسراء، آیه ۱۲؛ سوره طلاق، آیه ۱۲.

اما کلّ اینها از همه امور باخبر شدند ولی از خودشان بی‌خبرند خیال می‌کنند اینها مثل یک دسته تُرب هستند که بعد از مرگ می‌روند در خاک و می‌پوسند، همین! انسان از پوست به در می‌آید نه بی‌پوسد. انسان مثل یک دسته شلغم است؟! کارهایی که کرده بی‌حساب و کتاب در عالم است؟! کارهای خیری که کرده بی‌حساب است؟! - خدای ناکرده - ستمی کرده بی‌حساب است؟! این همه دانش‌هایی که فراهم کرده بی‌حساب است؟! اینها از همه چیز باخبرند از خودشان بی‌خبرند، خودشان را فراموش کردند: ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱ خودشان را فراموش کردند خیال می‌کنند انسان - معاذالله - بعد از مرگ خبری نیست مرگ هم آخر خط است! با این نمی‌شود دانشگاه را با حوزه پیوند داد ولو حالا شما چهار تا همایش داشته باشید. آن مهم‌ترین عاملی که حوزه و دانشگاه را پیوند می‌دهد این است که کلّ سراسر جهان آیه الهی است. این مرآت برای نشان دادن آن مرئی است. مرئی ما اوصاف خداست، افعال خداست، اقوال خداست.

«و الحمد لله رب العالمین»